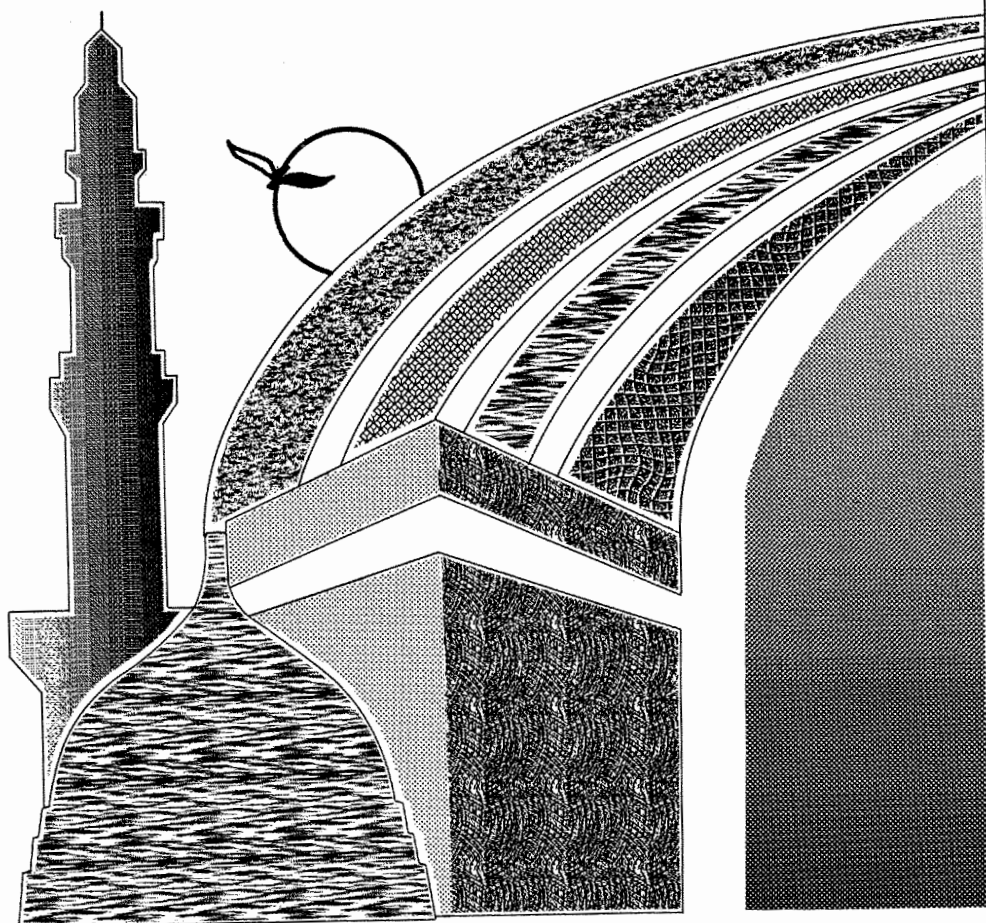
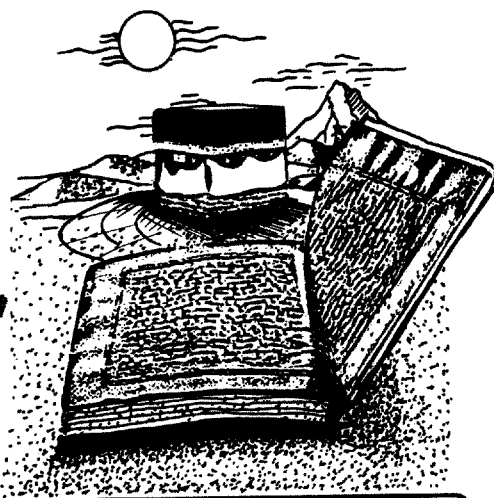


اسرار و معارف حج



حج در کتاب خداوند

محمد علوی مقدم



حج که صورت و نمودار مشهود اجتماع خدایی و اسلامی است، حج که اجتماعی است با قصد و جاذبه الهی، حج که با فکر و زبان و لباس متحد، انسان‌ها را به سوی هدفی برتر پیش می‌برد و امتیازات مادی را از میان بر می‌دارد،

حج که با شکوه‌ترین عباداتی است که مسلمانان به جا می‌آورند، حج که نمونه بارز مساوات و برابری طبقات مختلف می‌باشد، حج که بزرگترین مظهر وحدت و یگانگی مسلمانان است، حج که وسیله تحکیم روابط میان مسلمانان جهان است، حج که می‌تواند بزرگترین کنگره سالانه اسلامی باشد و بسیاری از دشواری‌های مسلمانان را برطرف کند و ... در لغت قصد و آهنگ کردن است. و به قول راغب اصفهانی^۱ «اصل الحج: القصد للزيارة». قال الشاعر: «يحبون البيت الزبرقان المعصراً».

و در اصطلاح فقها: «الحج قصد البيت للتقرب الى الله تعالى بأفعال مخصوصة في أماكن مخصوصة»؛ «حج زیارت کعبه با اعمال مخصوص در مکانهای مخصوص است». و یا به قول سید شریف جرجانی^۲: «و في الشرع قصد بيت الله تعالى بصفة



مخصوصة في وقت مخصوصة بشرائط مخصوصة».

در فقه اسلامی، حج به مجموعه‌ای از اعمال که در مکه و اطراف آن به جا می‌آورند و اقدام بدان، در صورت وجود استطاعت مالی و صحت مزاج و امنیت، بر هر شخص بالغ و عاقل و مکلف، در تمام عمر یک بار واجب است، اطلاق می‌گردد. البته حج منقسم است به: «تمتع»، «قران» و «افراد»، که برای آگاهی بیشتر از اعمال و اقسام حج و امور متعلق به آن؛ از احرام، طواف، سعی میان صفا و مروه، رمی جمرات، قربانی و استلام حجر، به کتبی که در بیان آداب و اعمال و مراسم حج نوشته‌اند و به «مناسک حج» نامبردار است، مراجعه شود.

هدف اصلی این نوشته، بحث لفظی نیست که مثلاً بگوییم:

«حجّ فلاناً یحبّه حجاً^۳ قصده»، که به فتح «حاء» قصد کردن و یا مثلاً «حجّ زیداً عمراً» یعنی غلبه بالحجّة؛ و مثلاً حاجّه یعنی خاصمه. واحتجّ الرجل یعنی آتی بالحجّة. استحج یعنی طلب الحجّة. الحاجّ یعنی من زار البيت الحرام. و جمع آن حجاج و حجج است.

و هدف آن نیست که گفته شود: تاریخ مکه به سال‌های ۱۸۹۲ قبل از میلاد می‌رسد که ابراهیم با فرزندش (اسماعیل) و مادر او (هاجر) به آن وادی غیر ذی زرع هجرت کردند.^۴ و نیز هدف آن نیست که به الفاظ پرداخته شود و نتیجه فدای مقدمات شود و مطالب اساسی گفته نشود و... بلکه می‌خواهم، ضمن بررسی آیات قرآنی، هدف اساسی حج و این کنگره بزرگ و این مجتمع اسلامی جهانی به دقت بررسی شود.

فواید سیاسی و اجتماعی و تاریخی حج، چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد ولی باید دانست که سفر به سوی خانه خدا؛ یعنی سیر الی الله و حرمت به سوی صاحب خانه و نه به خانه. در واقع حج سیر وجودی انسان است به سوی خدا، این است که باید توجه حاج به آن مقصد عالی باشد تا آن‌گاه که به میقات می‌رسد و لباس احرام می‌پوشد، درک کند که از خود، بیرون آمده و ترک تعینات و تعلقات کند، تا در نتیجه آرامش درونی احساس کند و اگر ترک علایق نکند، نتواند به حرم امن درآید ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾.

حج رونده باید سالک الی الله باشد؛ یعنی از منازل شهوات و مشتبهات نفسانی و لذات جسمانی عبور کند و از لباس صفات بشری خود را منخل سازد و تعینات خودی را کنار بگذارد

و پرده‌های پندار را بدرد و به قول شیخ محمود شبستری^۵

مسافر آن بود کو بگذرد زود ز خود صافی شود چون آتش از دود

حاج (= حج رونده) اگر تربیت روحانی نیابد و نفس او مهذب نشود، باید گفت: مصداق شعر ناصر خسرو واقع شده که گفته است:

رفته و مکه دیده و آمده باز محنت بادیه خریده به سیم.

شاید بتوان گفت: قربانی کردن، خود رمزی است برای کشتن نفس اماره و از بین بردن انانیت و تعبیر حضرت صادق (ع) هم که گفته است:^۶ «و اذبح حنجره الهوی و الطمع عند الذبیحة»^۷ اشارتی به همین معنا است.

در حج، آدمی باید از همه علقه‌ها رها شود؛ زیرا در حج آدمی قصد و آهنگ خانه خدا می‌کند؛ یعنی در واقع باید از خانه خویش و از کالبد تن و از جسم خاکی مادی به سوی ملکوت اعلی برود و به سوی خدا رجعت کند.

اگر معنی و مفهوم واقعی حج بخوبی درک شود، معنای اسلام درک شده است. بی‌جهت نبود که امام علی (ع) در آخرین ساعات عمر، در وصیت خویش گفته بود.^۸

«والله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتم فانه ان ترک لم تُناظرُوا»

«شما را به خدا قسم، تا زنده‌اید و جان در تن دارید، از خانه خدا، دست نکشید و آن خانه را از حج گزاران خالی نگذارید، که اگر زیارت آن خانه ترک شد موجودیت شما به خطر خواهد افتاد.»^۹

کعبه یک مجمع دینی است، برای ایجاد وحدت؛ یعنی در این مرکز بزرگ، باید اختلافات حل شود و این مرکز باید مرجع رفع اختلافات باشد.

این مجمع دینی، که خدا برای آن احترام خاصی قائل شده و «جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ...»^{۱۰}، به شخص خاصی تعلق ندارد، از آن دولت مخصوصی نیست، کسی جز خدا مالک آن نمی‌باشد و متعلق به همه مردم است.

«... جَعَلْنَا لِلنَّاسِ سِوَاءَ الْعَاكِفِ فِيهِ وَالْبَادِ...»^{۱۱} همه مردم در آن خانه حق دارند و

هیچ کس حق ندارد که دیگری را مانع شود؛ زیرا این خانه «...مَثَابَةٌ لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا...»^{۱۲} است.



مسلمان‌ها باید از این مجمع سالانه که فرصت بسیار مناسبی است، برای ایجاد روابط دوستی و برادری، حدّ اکثر استفاده را ببرند و اهداف مشترک توجیه شود و معارف مبادله گردد و روابط مختلف فرهنگی و تجاری، ایجاد گردد.

حجّ، درس برادری و برابری به انسان‌ها می‌آموزد؛ یعنی همان طوری که، همهٔ مردم - از رییس جمهور و کشاورز ساده - وقتی به کعبه می‌روند، لباس یکسان می‌پوشند.

طبق یک برنامه حرکت می‌کنند و در نتیجه، امتیازات از میان می‌رود. باید در شوون زندگی اجتماعی هم این برابری وجود داشته باشد و امتیازات نادرست از میان برود؛ زیرا به قول سید قطب: ۱۳ اسلام خواسته است که با این جامهٔ ندوختهٔ احرام، که همگان می‌پوشند، امتیاز فردی و قبیله‌ای و جنسی را از میان بردارد و به قریش که در جاهلیت برای خود امتیازی قائل بود و در مراسم حجّ با دیگران در عرفات توقّف نمی‌کرد و با دیگران مراجعت نمی‌کرد، دستور داد:

﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ...﴾^{۱۴} با این دستور به طایفهٔ قریش که به نسب خود می‌بالید و با مردم در عرفات به یک جا نمی‌ماند و هنگام پراکنده شدن مردم و کوچ کردن آنها، کوچ نمی‌کرد و به امتیاز طبقاتی خویش می‌نازید، فهماند و گفت: عادات ناپسند جاهلی و آداب نادرست را از خود دور کنید و از این کارهای ناروا برکنار باشید و از خدا آمرزش بخواهید که خدا آمرزندهٔ مهربان است؛ ﴿... وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^{۱۵}

این که، حج گزار باید در حال احرام، از جدال و مناقشهٔ تند و نظایر این‌ها، بپرهیزد و از زن و زیور، دوری گزیند، به انسان می‌فهماند که در حرم خدا باید خود را خالص کند. برای خدا باشد. دلها باید به هم نزدیک و نزدیک شود و دریابد که آن چه سبب وحدت آنان شده و این وحدت را در آنان فراهم آورده و نیرومندی در این انسان‌ها ایجاد کرده، اسلام است.

اسلام است که انسان‌ها را به یکدیگر مرتبط ساخته. اسلام است که در انسان‌ها برابری ایجاد کرده. اسلام است که می‌گوید: در شوون زندگی اجتماعی باید این برابری وجود داشته باشد و امتیازات نادرست از میان برود.

بحث در بارهٔ اسلام و مزایای این دین آسمانی نیست و هدف اصلی این نوشته نه این است که در بارهٔ مناسک و آداب حجّ بحث کند، بلکه هدف اصلی این است که: بفهمیم، کلمهٔ «حجّ» که ده بار^{۱۶} در قرآن مجید آمده و در هر مورد به یکی از احکام و امور مربوط به این

دستور اشاره شده، در آیات مختلف چگونه است و به عبارت دیگر در باره آیات مربوط به حج سخن گفته شود و در اطراف آن آیات بحث شود.

البته در قرآن مجید، نام سوره بیست و دوم که ۷۸ آیه دارد و جز آیات ۵۲، ۵۳، ۵۴ و ۵۵ که در میان مکه و مدینه نازل شده و بقیه آیات مدنی^{۱۷} است، سوره‌ای به اسم سوره حج هست ولی مباحث مربوط به حج در دیگر سوره‌های قرآنی نیز وجود دارد و محمد العربی العزوزی - نویسنده لبنانی - در کتاب خود، مباحث مربوط به حج در قرآن مجید را جمع‌آوری کرده و آیات مربوط به هر مبحث را مشخص کرده است.^{۱۸}

آیات مربوط به «وجوب حج» و «مناسک حج»:

- سوره بقره (۲)، آیات: ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۵۸، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰ و ۲۰۳
- سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۷
- سوره مائده (۵)، آیه ۳
- سوره انعام (۶)، آیه ۱۶۲
- سوره براءة (۹)، آیه ۳
- سوره حج (۲۲)، آیات: ۲۸، ۲۹، ۳۰ و ۳۲

آیات مربوط به: «فدیه» و «هدی» و احکام آن دو:

- سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۶
- سوره مائده (۵)، آیات ۲ و ۹۷
- سوره حج (۲۲)، آیات: ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۶ و ۳۷
- سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۵

آیات مربوط به «حج تمتع» و «احصار»:

- سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۶
- سوره مائده (۵)، آیه ۲

آیهٔ مربوط به «آن چه که انجام دادنش برای حاج حرام است»:

سورهٔ بقره (۲)، آیهٔ ۱۹۷

آیات مربوط به «تجارت در حج»:

سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۱۹۸

سورهٔ حج (۲۲)، آیهٔ ۲۸

آیهٔ مربوط به «سقاییت حج»:

سورهٔ براءة (۹)، آیهٔ ۱۹

آیات مربوط به «حکم صید در حج» و «کیفر کسی که در حرم صید کند»:

سورهٔ مائده (۵)، آیات: ۱، ۲، ۶۵ و ۹۶

آیات مربوط به «چگونگی اتمام حج و عمره» و «بیرون آمدن از احرام»:

سورهٔ بقره (۲)، آیهٔ ۱۹۶

سورهٔ مائده (۵)، آیهٔ ۲

سورهٔ حج (۲۲)، آیهٔ ۲۹

سورهٔ فتح (۴۷)، آیهٔ ۲۷

آیاتی که از: «بیت»، «کعبه»، «حرم»، «بلد» و «قریه» سخن گفته است:

سورهٔ بقره (۲)، آیات ۱۲۵ و ۱۲۷

سورهٔ آل عمران (۳)، آیات ۹۶ و ۹۷

سورهٔ مائده (۵)، آیات ۲ و ۹۷

سورهٔ انعام (۶)، آیهٔ ۱۲۳

سورهٔ انفال (۸)، آیات: ۳۴ و ۳۵

سورهٔ براءة (۹)، آیات: ۷، ۱۹ و ۲۸

سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱

سوره حج (۲۲)، آیات: ۲۵ و ۳۳

سوره نمل (۲۷)، آیه ۹۱

سوره شوری (۴۲)، آیه ۷

سوره طور (۵۲)، آیه ۴

اینک به بحث در باره برخی از این آیات که مربوط به حج است، می‌پردازیم:

﴿وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ اَمْنًا...﴾^{۱۹}

«(بیاد آورید) هنگامی را که خانه کعبه را مرکز امن و مرجع امر دین برای مردم قرار دادیم...»

کلمه «الناس» در این آیه، یعنی همه مردم و نه فقط عربها، و نیز از آیه چنین برداشت می‌شود که خدا، خانه کعبه را یک پناهگاه عمومی و یک مرکز امنیت برای همه مردم قرار داده است و در آیه بعد هم، ابراهیم از خدا خواسته است که:

«خدایا! این خانه را محل امن قرار ده»؛ ﴿وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا...﴾^{۲۰}

از این آیات چنین استنباط می‌شود که خانه کعبه یک مرکز امن و پناهگاهی است که نه تنها افراد انسان باید در امنیت به سر برند، بلکه دیگر حیوانات باید در امن و امان باشند و نیز از این آیات چنین استنباط می‌شود که مسلمانان باید هشیار باشند و از قداست و امنیت این سرزمین، بهره برند و در کنار هم بنشینند و از طریق مذاکره، مشکلات را حل کنند و در رفع دشواری‌های دیگر مسلمین جهان بکوشند.

جای تأسف است که بگوییم: مسجدالحرام و خانه کعبه‌ای که در جاهلیت محل امن و امان بوده، امروز چنین نیست و گاهی در آن جا خون انسان‌ها، ریخته می‌شود و مسلمانان به این نکته توجه ندارند.

این که در ترجمه آیه: ﴿وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ...﴾ گفتیم: «به یاد آورید»، از این جهت است که آیه مزبور از لحاظ نحوی، عطف است، هرچند آیه پیش از خود که خدا گفته است: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ادْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي...﴾ شیخ محمد عبده^{۲۱} ضمن این که ﴿وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ...﴾ را



معطوف بر آیه ما قبل دانسته، نوشته است که معنی چنین است: «واذکر أیها الرسول أو أیها الناس...»

منظور از «البیت» در این آیه، کعبه است^{۲۲} (چنان که در آیه‌های ۱۲۷ و ۱۵۸ سوره بقره و نیز آیه ۹۶ سوره آل عمران به همین معناست)، خانه‌ای که خدا آن را مرکز امن قرار داده و به علت این که داخل شدن در آن، بر مشرکان حرام است، «بیت الحرام» نامیده‌اند و «کعبه» گفته‌اند چون که چهارگوشه است و مربع.

و این خانه «مَثَابَةٌ لِلنَّاسِ» است؛ یعنی محلّ رجوع مردم است، مرجع است؛ زیرا مردم، همه ساله بدان سو رو می‌آورند و هر سال به سوی این خانه رفت و آمد می‌کنند. و آن جا را پناهگاه می‌دانند و محلّ اجتماع.

ابن قتیبه (متوفای سال ۲۷۶ هجری) در تفسیر آیه: «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ...» نوشته است^{۲۳}: «أی معاداً لهم، من قولك: ثبت الی كذا و كذا: عُدَّت الیه و ثاب الیه جسمه بعد العلة، ای: عاد. أراد: إِنَّ النَّاسَ یعودون الیه مرّة بعد مرّة».

ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، از علمای قرن سوم و چهارم هجری در تفسیر خود نوشته است^{۲۴}: «فالمثابة: العودُ الیه».

زمخشری هم نوشته است^{۲۵}: «مَثَابَةٌ لِلنَّاسِ: مرجعاً للحجاج»، «والبیت اسم غالب للكعبة كالنجم للثریا».

شیخ طوسی ذیل آیه: «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ...» نوشته است^{۲۶}: بیت در لغت، منزل و مأوی است و در مورد شعر گفته می‌شود: ابیات الشعر و در مورد منزل و مأوی، بیوت الناس.

بیت شعر را از آن جهت بیت گفته‌اند که حروف و کلمات را فراهم آورده و در مجموعه‌ای گرد آورده است، همان طوری که، بیت (خانه) اهل خانه و افراد خانه را در یک جا، گرد می‌آورد.^{۲۷}

شیخ طوسی در فرق میان «مَثَابَةٌ» و «مَثَاب» از قول اخفش، گفته است: در «مَثَابَةٌ» مبالغه بیشتر است و تایی آن، برای مبالغه است؛ لما کثر من یتوب الیه، همچون: علامة، نصابة، سیارة.

ولی فزاء و زجاج گفته‌اند که: مَثَاب و مَثَابَةٌ به یک معنی است.^{۲۸}

«ثاب اليه عقله، ای: رجع اليه»^{۲۹}

جصاص (متوفای سال ۳۷۰ هجری) در کتاب «احکام القرآن» ذیل بحث از آیه «وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ...»^{۳۰} در باره «مثابه» نوشته است «قال أهل اللغة: اصله من ثاب يثوب مثابة و ثوبا: اذا رجع. إنما دخل التاء عليه للمبالغة، لما كثر من يثوب اليه كما يقال: نسابة، علامة، سيارة.» كثر رجوع، از آن جهت است که مردم همه ساله بدان جا می‌روند و بازگشت بدان جا را دوست دارند.^{۳۱}

ابن عربی (متوفای سال ۵۴۳ هجری) در بحث از آیه «وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ...»^{۳۲} نوشته است:

فضل خدا، شامل تمام مردم است که کعبه را «مثابه للناس» قرار داده و نه برای عرب تنها و قبیله قریش فقط.

شیخ طبرسی در «مجمع البیان» و شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش و اسماعیل بن کثیر دمشقی (متوفای سال ۷۷۴ هـ.) در تفسیر خود از قول ابن عباس و بیضاوی (متوفای سال ۷۹۱ هـ.) در تفسیرش «أنوار التنزیل و أسرار التأویل» و سید هاشم بحرانی (متوفای سال ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ هـ.) «البرهان فی تفسیر القرآن» و سید عبدالله شبّر (متوفای سال ۱۲۴۲ هـ.) در تفسیرش و جلال الدین محمد بن احمد و جلال الدین عبدالرحمن بن ابوبکر سیوطی در تفسیر معروف خود به نام «تفسیر جلالین» و فیض کاشانی در تفسیر صافی و دیگر مفسران، همگی ذیل آیه: «وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ...»^{۳۳} نوشته‌اند.

«مثابه»؛ مرجع و محلّ عود است. یا «مرجعا یثوبون اليه من کلّ جانب»^{۳۴} و یا «مرجع و محلّ عود یا موضع ثواب» و یا «مرجعا یثوب اليه اعیان الزوّار» و یا «مثابه للناس»؛ یعنی «مجمعا للناس» و یا «مثابه للناس»؛ «مرجعا یثاب اليه کلّ عام» و یا «المثابة؛ العود اليه» که اگر خوب دقت شود به این نتیجه می‌رسیم که «مثابه للناس»؛ یعنی مرجعی که همه ساله مردم بدان جا برای کسب ثواب، مراجعه می‌کنند و نیاز هر حاجت‌مندی برآورده می‌شود؛ یعنی «لا ینصرف عنه منصرف و هو یری أنّه و قد قضی منه وطرا».

و شاعر هم در این باره، خوب گفته است:

جعل البیت مثاباً لهم لیس منه الدهر یقضون الوطر^{۳۵}

در واقع همان معنایی را که نویسنده کتاب «لسان التنزیل»؛ (زبان قرآن) در قرن چهارم



یا پنجم هجری گفته و مثابة را مرجع؛ یعنی جای بازگشت، و قيل: مجمعا معنی کرده است، ابوالبقاء عکبری (متوفای سال ۶۱۶ هـ.) در کتاب «التبیین فی اعراب القرآن» و کتاب ۳۶ «املاء ما من به الرحمن...» نوشته است.^{۳۷}

شیخ محمد عبده^{۳۸} «بیت‌الله» را نعمت بزرگی برای مسلمانان دانسته و ضمن این که آن جا را مأمنی دانسته، «مرجعاً لِلنَّاسِ وَ يَقْضُوْنَهُ» هم می‌داند و می‌افزاید که لفظ «مثابة»، متضمن معنای زیارت و ثواب هم هست.

مرحوم طالقانی از عبارت «مثابة للناس» چنین استنباط کرده است که توجه به چنین خانه باید فطرت حق جوئی و عدل را بیدار سازد و انگیزهٔ تعالی خواهی را که از خواسته‌های فطری آدمی است، در انسان زنده کند و کلمهٔ «لِلنَّاسِ» هم قیام به وظایف انسانی را در آدمی بر می‌انگیزاند و به انسان ها یاد می‌دهد که برای خدا بپا خیزند و در کعبه اعلام کلمهٔ حق کنند و به خدا تقرب جویند.^{۳۹}

و خلاصه این که از کلمهٔ «مثابة للناس» به قول سید قطب چنین استنباط می‌شود که خدای بزرگ بیت‌الله را برای همهٔ مردم (= ناس) محلّ عبادت قرار داد تا در آن جا به خدا رو کنند و به تدریج از خودپرستی و سودجویی و برتری طلبی به در آیند^{۴۰} و با اندیشه‌های بلند ابراهیم آشنا شوند و کسانی هم که به نام وارثان ابراهیم روی این خانه دست گذاشته‌اند، باید بدانند که این خانه نمازگاه و پناهگاه همهٔ مردم است و ویژهٔ گروه و طایفهٔ خاصی نیست و وارثان حق ندارند که دیگران را از آن باز دارند؛ زیرا این خانه، بیت الله است و به قول سید قطب نه «بیت أحد من الناس!»^{۴۱}

ابو یحیی محمد بن صمداح التجیبی (متوفای سال ۴۱۹ هـ.) نوشته است.^{۴۲}

«المثابة والمثاب واحد و هو المعاد والمرجع یؤتی فی کلّ عام.»

جلال‌الدین سیوطی (متوفای سال ۹۱۱ هـ.) همین مطلب را با بیانی روشن‌تر نوشته

است: «مثابة، اسم مکان است از تاب: اذا رجع؛ لانّ الناس یرجعون الیه عاما بعد عام.»^{۴۳}

فاضل مقداد، نوشته است:^{۴۴} «مثابة» از فعل «تاب» یعنی رجع است و در این جا مفعول

دوم فعل «جعلنا» است و مصدر می‌باشد و استحباب تکرار حج از کلمهٔ «مثابه» یعنی مرجعاً،

که مفهوم رجوع دارد و به اصطلاح «یقتضی العود الی ماکان علیه»، استنباط می‌گردد.

نویسندهٔ کتاب «أقصى البیان فی آیات الأحکام» نیز گفته است:^{۴۵}

برخی از کلمه «مثابه»، که به معنای مرجع است و مفهوم رجوع از آن استنباط می‌شود، تکرار حج را مستحب دانسته‌اند.

ثعالبی^{۴۶} احتمال داده است که کلمه «مثابه» از ثواب باشد، چون در آن جا، انسان‌ها به ثواب می‌رسند.^{۴۷}

در آیه مورد بحث ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا...﴾^{۴۸} به قول ابن عربی^{۴۹} یعنی «أمن من عذاب الله تعالى في الآخرة...» و بعضی هم گفته‌اند. این خود احسانی است از سوی خدای بزرگ که برای خانه در دل‌های عرب عظمتی به وجود آورد که هرکس بدان پناه برد، تأمین یابد.

شیخ طبرسی هم گفته است:^{۵۰} این خانه به علت عظمت و احترامی که دارد، محل امن است و هرکس که خود را در پناه آن قرار دهد، نباید متعرض وی شوند و پیش از اسلام هم، مردم همین احترام را برای خانه کعبه قائل بودند و این احترام از زمان شریعت ابراهیم و اسماعیل تا روزگار اسلام، رعایت شده است.

شیخ طبرسی در تفسیر دیگرش نیز گفته است:^{۵۱} «أمناً» یعنی «موضع امن» همان طوری که در آیه ۶۷ سوره عنکبوت نیز گفته شده است: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا...﴾؛ زیرا به قول شیخ طبرسی؛ «لأن الجامي يأوي اليه فلا يتعرض له حتى يخرج». قرطبی هم نوشته است:^{۵۲} کلمه «أمناً» در این آیه از آن جهت ذکر شده که فضیلت کعبه را بر بیت المقدس بفهماند و نشان دهد که کعبه محل امن است و «ليس في بيت المقدس هذه الفضيلة، ولا يحج إليه الناس و من استعاذ بالحرم، أمن من أن يغار عليه».

ملا فتح الله کاشانی (متوفای سال ۹۸۸ هـ.) «أمناً» را موضع امن و ایمنی که در آن جا کسی را نکشند و متعرض او نشوند، تفسیر کرده است.^{۵۳}

فیض کاشانی در تفسیر کلمه «أمناً» نوشته است^{۵۴} که در کافی از حضرت امام صادق عليه السلام روایت شده: «من دخل الحرم من الناس مستجيراً به، فهو أحسن من سخط الله عز و جل و من دخله من الوحش والطير كان آمناً من أن يهاج أو يؤذى حتى يخرج من الحرم».

شیخ محمد عبده «أمناً» را به «ذا امن» معنا کرده^{۵۵} و افزوده است که امن بودن بیت‌الله را خدا در آیه ۶۷ سوره عنکبوت نیز تکرار کرده است.

● پی‌نوشتها:

- ۱- المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۰۷
- ۲- تعریفات جرجانی؛ به نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل کلمهٔ «حج».
- ۳- دائرةالمعارف القرن العشرين، فرید و جدی، ج ۳، ص ۳۴۷. برای آگاهی بیشتر آنان که بخواهند از بحث لفظی نیز بهره‌مند شوند، مطالب زیر به عنوان پاورقی نوشته می‌شود:
راغب اصفهانی در ص ۱۰۷ «المفردات فی غریب القرآن» نوشته است:
حجّ (به فتح اوّل) مصدر است و حجّ به کسر اول اسم مصدر.
ابن منظور در کتاب «لسان العرب» ذیل واژهٔ «حجّ» در جلد یکم، صفحات: ۵۶۹ و ۵۷۰ نوشته است:
الحجّ: القصد. حجّ الینا فلان، ای قدم.
حجّه یحجّه حجاً، ای قصده.
حججت فلانا، ای قصده.
رجل، محجوج، ای مقصود.
و قد حجّ بنو فلان فلاناً، ای اذا اطلالوا الإختلاف الیه.
ثمّ تُعورَف استعماله فی القصد الی مکه للنسک الی البیت بالأعمال المشروعة فرضاً و سنّة.
ابن منظور از قول سیبویه نقل کرده است که گفت:
حجّه یحجّه حجاً كما قالوا: ذکره ذکرأ.
یعنی فعل متعدی است و مصدر آن به کسر حاء است.
ابن منظور از قول کسائی نقل کرده است که گفت:
کلام العرب کلّه علی فَعَلْتُ فَعَلْتُ إِلَّا قَوْلَهُمْ حَجَّجْتُ حِجَّةً وَ رَأَيْتُ رُؤْيَةً.
والحجّة: السنّة (= سال) و الجَمْعُ حجج.
و ذوالحجّة: شهر الحجّ، سَمی بذلك للحجّ فیهِ. الجمع ذوات الحجّة.
إمراةٌ حاجّةٌ و نِشوَةٌ حواجُّ بیت الله بالإضافة (وقتی که حجّ به جا بیاورند).
و الحجّة: الطريق. و الحجّة: البرهان. جمع آن، حُجج و حجاج است.
ابن منظور از قول اُزهری نقل کرده است: إِنَّمَا سَمِيتُ حِجَّةً لِأَنَّهَا تَحِجُّ أی تقصد و كذلك محجّة الطريق:
هی المقصد و المسلك.
محمد بن ابی بکر رازی (متوفای سال ۵۶۰ هـ.) در صفحات ۱۲۲ و ۱۲۳ کتاب «مختار الصحاح» نوشته است: الحجّ فی الأصل، القصد.

وفي العرف قصد مكة لِلنُّسُكِ.

از باب رَدْ يُرَدُّ است (عين الفعل مضارع آن مضموم است.) اسم فاعل آن حَاجَّ جمع آن حُجَّ می باشد. الحِجَّ بالكسر، الاسم. والحِجَّة بالكسر ایضا: المرّة و هي من الشواذ. لأنّ القياس: الفتح. و حجّة بكسر حاء: سنة = سال. جمع آن حِجَج، بر وزن عنب. و ذوالحِجَّة بالكسر، شهر الحِجَّ. و جمعه: ذوات الحِجَّة. والحِجَّة: البرهان رجل يحجاج: بالكسر: ای جِدْلٌ. والتحاج: التخاصم. تهانوی، در کتاب «كشّاف اصطلاحات الفنون» ج ۲، ص ۲۸۳ نوشته است: حَجَّ به فتح حاء مهمله و تشدید جیم منقوطة، در لغت قصد به سوی چیزی است و در شریعت قصد به سوی بیت الله الحرام؛ یعنی کعبه است با اعمال مخصوص و در وقت مخصوص.

اهالی نجد، این کلمه را، به کسر حاء خوانند و بعضی نیز گفته اند:

به فتح اسم مصدر و به کسر مصدر باشد و به عکس هم گفته اند.

والحِجَّة بالكسر: المرّة؛ یعنی یک مرتبه حج گزاردن و قیاس فتح است ولی به فتح شنیده نشده است. و قال الخلیل: حِجَّ فلان، علینا: ای قدم، پس لفظ حِجَّ، اطلاق شده است بر قدوم (و آمدن) به سوی مکه. شیخ طَبْرَسِی در تفسیر ذیل آیه ۱۵۸ سوره بقره «... فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ...» گفته است: «حج در لغت قصد پی در پی و در شریعت قصد خانه خداست برای عمل».

شیخ مجدالدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی در جلد یکم، ص ۱۸۲ قاموس المحيط، نوشته است:

«حج در لغت؛ یعنی قصد. به فتح اول مصدر و به کسر اول اسم مصدر است.

فیروزآبادی، به «کثرة الاختلاف والتردد و قصد مَكَّةَ لِلنُّسُكِ» تعبیر کرده است.

الحِجَّة بالكسر: المرّة الواحدة شاذٌ؛ لأنّ القياس، الفتح.

جلال الدین مقداد بن عبدالله السیوری (متوفای سال ۸۲۶ هـ.) در جلد یکم، صفحه ۲۵۷ کتاب

«کنز العرفان» می نویسد:

حج در لغت؛ یعنی القصد المتکرّر.

و در شرع: «قيل هو القصد الى بيت الله لأداء مناسك مخصوصة.

يا بهتر است بگوئیم: «أَنَّهُ الْقَصْدُ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ بِمَكَّةَ مَعَ أَدَاءِ مَنَاسِكِ مَخْصُوصَةٍ فِي مَشَاعِرِ مَخْصُوصَةٍ

هناك.

فخرالدین طریحی، (متوفای سال ۱۰۸۵ هـ.) در جلد دوم، صفحه ۲۸۵ کتاب «مجمع البحرين» ذیل آیه

۹۵ سوره آل عمران «... وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...» آورده است:

حجّ البيت: ای قصد و السعی فيه. می گویند حججت الموضع، حجّه حجّا از باب قتل (عين الفعل

مضارع مضموم). قصدته، و بعدها در اصطلاح فقط سفر بیت الله را حج گفتند و نه سفر دیگری را.

پس حجّ در لغت به معنای قصد است و در عرف فقها: قصد البيت للتقرب الى الله بأفعال مخصوصة و

بزمان مخصوص في اماكن مخصوصة.



والحج فتحاً و كسراً لغتان و يقال: الحج بالفتح مصدرٌ و بالكسر الاسم.
 شیخ طریحی در جلد ۲، صفحه ۲۸۶ مجمع البحرین نوشته است: حجة الوداع که در سال دهم هجری
 انجام شد، به کسر و فتح حاء و کسر و فتح واو قراءت شده است.
 و نیز گفته است: ذوالحجّه به کسر درست است. (و هو شهر الحج)
 بد نیست بدانیم که آل طریح در نجف بیت علم و فضل و ادب و تقوا بوده اند. این خاندان منسوب اند به
 شیخ طریح بن خفاجی جدّ این خاندان.
 و در وجه تسمیه این خانواده به «آل طریح»، گفته اند که همسر خفاجی هفت بار پشت سرهم، سقط
 جنین کرد و چون به شیخ طریح آبستن شد نذر کرد که اگر خداوند او را فرزندى عطا کند، نامش را
 «طریح» خواهد گذاشت، چون فرزند به دنیا آمد، پدر برای وفای به نذر، او را «طریح» نامید و این خاندان
 به آل طریح مشهور شدند و نویسنده کتاب مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، به فتح طاء مؤلف است و
 نه به ضمّ طاء. برای آگاهی بیشتر نک: ج ۱ صفحات: ۵، ۶ و ۷ مقدمه کتاب مجمع البحرین.
 ابوالحسن عاملی فتوحی، از علمای قرن ۱۱ و ۱۲ هجری در صفحه ۱۲۳ کتاب «مقدمه تفسیر
 مرآة الانوار و مشکوة الأسرار» که در واقع مقدمه ای است بر تفسیر البرهان سید هاشم بحرینی، نوشته
 است:

حج در لغت به معنای قصد و در عرف به خانه خدا رفتن برای زیارت است.
 عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور در جلد یکم صفحات: ۲۲۲ و ۲۲۳ کتاب «مستهی الأرب فی لغة
 العرب» نوشته است:

حجّ، به کسر و فتح حاء: قصد طواف بیت الله با شروط معلوم است.
 حجّ، بالكسر، یکبار حج کردن شاذ است؛ زیرا که قیاس، فتح حاء است.
 ذوالحجّه، به کسر، ماه حجّ است.
 حُجّت به ضمّ: کلام مستقیم و برهان است.
 حاج: مشدّد با ادغام و حاجج: صفت آن است برای مذکر.
 حاجّة: صفت مؤنث و جمع آن «حواج» می باشد.
 إحجاج: به حج فرستادن است.
 احتجاج: یعنی حجّت آوردن؛ يقال احتجّ علی خصمه.
 محاجة و حجاج؛ یعنی حجّت آوردن و خصومت کردن. قال الله تعالی: ﴿أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ﴾
 سعید الخوری الشرتونی در جلد یکم، صفحه ۱۶۴ کتاب «اقرب الموارد فی فصیح العربیة والشوارد»
 نوشته است:

حجّ فلاناً حججاً (از باب نَصَرَ يَنْصُرُ): ای قصد.
 ولی بعدها این کلمه در قصد به مکه برای زیارت خانه خدا به کار رفته است. حجّ فلاناً عَلَيْنَا: ای قدیم؛

یعنی وارد شد.

- ولی «حجّ زید عمرأ: غلبه بالحجّة. الحاج: من زار البيت الحرام.
- حاجّ گاهی اسم جمع به معنای حجّاج آمده است، همچون قول نحوی‌ها: «قدم الحاجّ حتّی المشاة» در اقرب الموارد، حجّ به فتح حاء اسم مصدر و به کسر حاء مصدر است.
- ۴- و اگر کسی بخوهد در این باره و در باره دیگر مسائل مربوط به مکّه مطالعه کند، می تواند به جلد نهم از صفحه ۳۲۶ تا صفحه ۳۷۲ «دائرةالمعارف القرن العشرين» مقاله‌ای که فاضل دانشمند - محمد لیبب بک البتوننی - نوشته است، مراجعه کند.
- ۵- شرح گلشن راز، صص ۲۴۰ و ۲۴۱
- ۶- به نقل از صفحه ۵۲۲ «نکته‌هایی از قرآن مجید».
- ۷- یعنی: گلوی هواهای نفسانی و آرزها، در هنگام سربریدن قربانی، ببر.
- ۸- نهج البلاغه ص ۴۲۲ چاپ صبحی الصالح.
- ۹- صبحی صالح ص نهج البلاغه ۶۹۵ در ترجمه «لم تناظروا» نوشته است: «ای لم ينظر اليكم بالكرامة، لا من الله ولا من الناس، لإهمالكم فرض دينكم».
- ۱۰- مائده: ۹۸
- ۱۱- حج: ۲۵
- ۱۲- بقره: ۱۲۵
- ۱۳- فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۸
- ۱۴- بقره: ۱۹۹
- ۱۵- بقره: ۱۹۹
- ۱۶- تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۳
- ۱۷- تفسیر البرها، ج ۳، ص ۷۶
- ۱۸- دلیل مباحث علوم القرآن المجید صفحات ۶۹، ۷۰ و ۷۱ کتاب.
- ۱۹- بقره: ۱۲۵
- ۲۰- بقره: ۱۲۶
- ۲۱- تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۵۹
- ۲۲- ابوالفتوح رازی هم در جلد یک ص ۳۱۵ تفسیرش گفته است: «خلاف نیست در آن که، بیت در آیه کعبه است.»
- ۲۳- تفسیر غریب القرآن، ص ۶۳
- ۲۴- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۹
- ۲۵- تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۰۹



- ۲۶- تفسیر النبیان، ج ۱، ص ۴۵۰
- ۲۷- شیخ مسعود سلطانی هم در جلد ۱ صفحه ۳۸۷ کتاب «اقصی البیان» می نویسد: «بیت از ابیات الشعر، برای انضمام حروف و کلمات به یکدیگر است همان طور که بیت، از بیوت الناس، هم افراد و اهل یک قبیله را گرد می آورد.
- ۲۸- تفسیر التبیان، ج ۱، ص ۴۵۱
- ۲۹- همان مأخذ، ج ۱، ص ۴۵۲
- ۳۰- احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۸۳
- ۳۱- قرطبی هم در جلد ۲، صفحه ۱۱۰ تفسیر خود، تالی در «مثابة» را برای مبالغه دانسته و گفته است: «لکثرة من یتوب، ای یرجع»
- ۳۲- احکام القرآن، ج ۱، ص ۳۸
- ۳۳- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۳؛ تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۱۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۶۸؛ تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۵۱؛ تفسیر شبر ص ۵۸؛ تفسیر جلالین ص ۲۶، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۳۹
- ۳۴- تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، صص ۷۷ و ۷۸، طبرسی در ضمن گفته است: «البیت اسم غالب للكعبة كالنجم للثریا».
- ۳۵- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۶۸
- ۳۶- دو کتاب «التبیان فی اعراب القرآن...» و املاء ما من به الرحمن...» با اسم های مختلف که نویسنده آنها ابوالبقاء عکبری است، یک کتاب است.
- ۳۷- التبیان، ج ۱؛ ص ۱۱۲ و «املاء ما من به الرحمن...»، صص ۶۱ و ۶۲
- ۳۸- تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۵۹
- ۳۹- پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۲۹۶ تا ۳۰۰
- ۴۰- چه نیکو گفته است خواجه عبدالله انصاری در صفحه ۵۳ تفسیر ادبی و عرفانی اش: «دل مردمان را خانه خود ساختم که بیگانه چون نگرد، جز فجری نبیند» که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا» ولی دوست وراء سنگ نگرد».
- ۴۱- فی ظلال القرآن، ج ۱، صص ۱۵۴ و ۱۵۵
- ۴۲- مختصر من تفسیر الامام الطبری، ج ۱، صص ۵۲ و ۵۳
- ۴۳- مُعْتَرَكُ الْأَقْرَانِ فِي اعْجَازِ الْقُرْآنِ، ج ۲، ص ۲۶۴
- ۴۴- کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، صص ۳۰۹ و ۳۱۰
- ۴۵- اقصی البیان فی آیات الاحکام، ج ۱، ص ۳۸۷
- ۴۶- ثعالبی نویسنده تفسیر «الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن» که نامش عبدالرحمان بن محمد بن مخلوف

الجعفری الجزائری می‌باشد، فقیهی است از شمال آفریقا. وی در سال ۷۸۸ هجری در الجزایر متولد شده، به تونس و قاهره رفته است و در سال ۸۷۳ هجری، فوت شده است (برخی هم تاریخ فوت او را سال ۸۷۵ هجری دانسته‌اند).

مهمترین تألیف او همین تفسیر است، کتاب دیگرش «العلوم الفاشرة فی النظر فی امور الآخرة» می‌باشد. در اخلاق هم کتابی به اسم «جامع الأمهات فی احکام العبادات» نوشته است.

ثعالبی نویسنده تفسیر، غیر از ثعالبی نیشابوری نویسنده «یتیمه الذهر فی محاسن اهل العصر» است. ثعالبی نیشابوری در سال ۳۵۰ هجری متولد و در ۴۲۹ هجری فوت شده است. ثعالبی نیشابوری مجموعه‌ای به اسم «ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب» نوشته است و «کنز الکتاب» نیز که ۲۵۰۰ قطعه از ۲۵۰ شاعر را گرد آورده از ثعالبی نیشابوری است. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: دائرة المعارف الاسلامیة مادة ثعالبی، نوشته بروکلیمان، ص ۱۹۳ و ۲۰۰

۴۷- تفسیر ثعالبی، ج ۱، ص ۱۰۶

۴۸- بقره: ۱۲۵

۴۹- احکام القرآن، ج ۱، ص ۳۸

۵۰- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۳. شیخ طبرسی گفته است:

«و قوله تعالى ائمانا اراد مأمنا، ای موضع أمن»

و نیز گفته است: «و كان قبل الاسلام يرى الرجل قاتل أبيه في الحرم فلا يتعرض له» و نیز گفته است: «و كانوا قد توارثوه من دين اسماعيل فبقوا عليه الى ايام نبينا صلى الله عليه و آله».

۵۱- تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۷۷

۵۲- تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۱۱۱

۵۳- تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۳۰۲

۵۴- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۳۹

۵۵- تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۵۹